

و از سرجهان و امیل گویند و اصل قبیل است و بالعم زری بوده است در عرب
که سینه را در میدان کشتی میدادند **سین** بالعم کرم **سین** آب کرم **سین**
بالعم شور با کرم کرده شده **سین** و **سین** بختین سیر و توخ صوف و برده
سادن خادم کوه و خانه **سیرین** و **سین** بالعم سیرین **سیران**
بختین خزان نام بر جبهت در صیت سوداوی و چون آن قوم بزرگ شود
پو اسطه و جوق کبیر و سرخ مشا بر شود بیانی و جیکه علی است که در سر راه
و ستمهای جا بر باشد و نیز رود بزرگ گفته **سین** بختین رفتن جزئی درین
اجزای جزئی **سین** بالعم که در کوه شیر درنده و نام سیکست **سیران** بالعم و سینه
بستان **سین** بالعم سکون و عین مملای جزئی و سینه کوشش و بالعم خزان طاق
که از سینه سیرند و در سینه اش سینه سازند و گاهی بان آب شورند چون ولو
گاهی ریسان و بنده در آن گن **سین** بالعم پوست باز کردن از درخت و در آن
و خاکت رو رفتن با در زمین و بختین بخت سیر سینی یا هر چه بدان جزئی
تر است و پوست درشت مایه و تنگ که بر بخت سینه و کار کنند و بختین
کشتین و بختین سفاین هر دو وجه سفید **سین** بالعم و شد بدفا خداوند کشتی و مو
ضیعت **سین** بالعم با و خاکت و **سین** با و بی خاکت و ب جمع سینه **سین**
بالعم موضع بختین **سین** بالعم ارمدان و بالعم قبیل است از **سین**
بالعم و شد بر کاف و بنا که کشتی و سکنان و با سینه کان بجای و بالعم و سینه
کاف کار در و بختین سکا کین **سین** بالعم و فتح کاف قبیل است از **سین**
و خر جا که کشت و بالعم و شد بر کاف مسور کار **سین** بالعم اهل خانه و بختین
آتش هر چه بوی آرام گیرند چون زن و زرنده بجز آن و نام مرد است درشت و
برکت **سین** بالعم و بی و حجت و قدرت و کشت بخت لام نیز آمده **سین** بالعم

سین

تشدن و در دولت است که بختین هندا تا فرج با بدیالی که با و غوغا شده باشد
سوز و ناخاک که بر مرده در آب کرده کوزد عاشق دهنه تا عشق او را برین شود و وادی
بسی سیر و چشمه است در قدس **سین** بالعم روغن روغن کردن در طعام و بالعم
و فتح سیر و بر شدن **سین** و **سین** بالعم فریمان و بالعم دشت پیغم
روغن و روش **سین** دشت بهمان **سین** دشت بری و بالعم با حصان
و نام مرد است که ملک با سینه بهمان مشهور است **سین** بالعم و شد بر کاف
و ندان و ساق مقداره و کلاه و کشتی که به است بدین و موخیت بری و شهر است
بر کنار و جل و دانه قلم و دانه سیر و تاج چار با سینه درون و بالعم سنان
و نیزه کردن و مسواک کردن و سینه را ندان سینه در میان کردن جزئی و کل داخل
ساختن و نیزه کردن که بر او کردن و شکستن و ندان کس و دیکه چار اندان
و بجز از سنان و صورت جزئی کردن و صف اولان و آب بر روی رختن و
خاک بر زمین ریختن و بلند کردن و نیزه کردن و جلادان و تیغ و نیزه و کلمه
و هر بوی شدن جزئی **سین** بالعم دارد و بی که بر ندان جانند **سین** بالعم
فشان و سر سینه و سر سینه و نیزه جزئی **سین** بختین سنان نیزه و در
و طریق و بختین و کبر سینه و هم آن بالعم کون اول نیز آمده و بالعم و فتح کون
سیرتسا و عادت حاج سینه است **سین** بالعم آنچه از سنگ و آهن در وقت سینه
بینه و بالعم سینه جمع سینه **سین** بالعم کلیت مودت و آن در وقت سینه
که آزاد و گویند و گویند که از ابرسا گویند **سین** در ضلیت و احد سینه و طور
سینه و طرس سینه که به است نام **سین** بالعم سینه است بزرگ در شام و نه است
و یکر چه که از اساجین بزرگویند **سین** بالعم سینه است تا و از سینه و نه است سینه
سین بالعم سینه و نیزه را قبیل است و نیزه است بصر و موخیت بفراس و در ضلیت

سین
بختین
سینه
سینه

سین
سینه
سینه
سینه